

مهاجران ایرانی: موفق ترین گروه مهاجران

مصاحبه‌گر: میترا شجاعی

تحریریه: بابک بهمنش

مهرداد درویش پور جامعه شناس مقیم سوئد است. او خود یک مهاجر است و تحقیقات زیادی نیز در زمینه مهاجرت داشته از جمله کتابی در این زمینه که در دانشگاه های این کشور تدریس می شود. با او در مورد مهاجران ایرانی گفت و گو کرده ایم.

دوچه وله: آقای درویش پور، اگر بخواهیم مهاجرت ایرانیان را ابتدا از نظر تاریخی - البته تاریخ معاصر - تقسیم بندی کنیم، چند دوره می توان برای آن در نظر گرفت؟

مهرداد درویش پور: اگر اشاره ای شما به مهاجرت بعد از انقلاب ایران است، نوعی تقسیم بندی دیگر را باید در نظر گرفت و اگر به پیش از آن برمی گردد، باید گفت که مهاجرت ایرانیان در دوران انقلاب مشروطه و پیش از آن شروع شده که بخشا توسط روشنفکران به کشورهای اروپایی بوده، بخشا توسط نیروی کار به کشورهای همسایه از جمله به باکو و نظایر آن صورت گرفته است.

مهاجرت بزرگ ایرانیان که مفهوم تبعید را به خود گرفت، بیشتر پس از شکست فرقه ای دمکرات آذربایجان بود و سپس در کودتای سال ۱۳۳۲ شاهد مهاجرت گسترده ای هستیم. این مهاجرت ها عمدتا به کشورهای بلوک شرق و توسط گروه های سوسیالیستی در جامعه ای ما صورت گرفت. در عین حال، در دوران رونق نظام پهلوی هم شاهد موجی از مهاجرت دانشجویان بودیم که آنها تبعیدی نبودند، اما به قصد تحصیل در کشورهای اروپای غربی و امریکا سکنی گزیده بودند. مهاجرت این گروه در ابتدا بیشتر مهاجرتی تحصیلی به شمار می رفته است، ولی تحت تاثیر فضای سیاسی آن زمان، بخش زیادی از این دانشجویان به فعالیت های سیاسی روی می آوردند. اما پس از انقلاب ایران، نخست شاهد آغاز موج جدیدی از مهاجرت در آستانه انقلاب هستیم. نخستین گروه هایی که مهاجرت می کنند، وابستگان به خاندان و یا به حکومت گذشته بودند. اما با شکل گیری سرکوب های سیاسی و آغاز جنگ، شاهد مهاجرتی بی نظیر در تاریخ ایران می شویم که هرگز با هیچ دوره ای

قابل قیاس نیست.

شما هم یکی از مهاجرین همین موج جدید مهاجرت هستید که از آن به عنوان مهاجرت بی‌نظیر در تاریخ معاصر ایران یاد کردید. به عنوان یک جامعه‌شناس و کسی که سال‌ها است هم پدیده‌ی مهاجرت را لمس می‌کنید و هم با آن درگیر هستید، بیشترین مشکلات ایرانیان مهاجر، در ۲۵-۳۰ سال اخیر، در جامعه‌ی میزبان چه چیزهایی بوده است؟

به نظر من، مهم‌ترین دشواری مسئله‌ی تبعیض نژادی است. تبعیض نژادی - قومی باعث شده که بسیاری از مهاجرین و نه فقط پناهندگان دوره‌ی اولیه، بلکه مهاجرینی که چندین دهه در این کشورها زندگی می‌کنند، به سادگی نتوانند در متن جامعه جای بگیرند. گرچه ما نمونه‌های موفق از حضور مهاجرین در حوزه‌ی سیاست، اقتصاد و دانشگاه‌های کشورهای اروپایی و آمریکایی داریم، اما با این همه، با وجود این که در میان چند میلیون مهاجر ایرانی که به دلیل تبعید، دلایل اقتصادی، پیوند خانوادگی، فرار از جنگ و... به این‌جا آمده‌اند، اَلِیت نخبگان جامعه‌ی ایرانی، یعنی طبقه‌ی متوسط مدرن شهری تحصیل‌کرده نقش دست بالا را دارد، اما همین نیروی کیفی در جوامع غربی، آن‌چنان که باید و شاید جذب نشده‌اند.

عده‌ای بر این باورند که تفاوت فرهنگی یا پای در گذشته داشتن و یا عدم تمایل ایرانیان، موجب شده که آن‌طور که باید و شاید جذب نشوند. نظر دیگری بر این باور است که تبعیضات ساختاری مانع آن است. به گمان من، نقش تبعیض قومی - نژادی در کشورهای غربی، به خصوص در برخورد با کسانی که از کشورهای خاورمیانه می‌آیند، عاملی بازدارنده است و تاثیرات منفی می‌گذارد.

با توجه به این که حدود ۳۰ سال از این مهاجرت می‌گذرد و کشورهای اروپایی نیز نه تنها از ایران، بلکه از بقیه‌ی کشورها نیز به علت شرایط خاص جهانی، تعداد بیشتری مهاجر پذیرفته‌اند، آیا مشکلی که به آن اشاره کردید، در طول این ۳۰ سال کم‌رنگ‌تر شده است یا نه؟

به یک معنی، نه! به این معنی که شاهد کاهش خارجی‌ستیزی در کشورهای اروپایی نیستیم. برعکس، از فرانسه گرفته تا آلمان، دانمارک، هلند، اتریش، تا حتی سوئد و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی، موج راست افراطی و احزاب خارجی‌ستیز رشد بیشتری یافته‌اند. این طبیعتاً به کل جامعه‌ی مهاجر و از جمله مهاجرین ایرانی فشار بیشتری می‌آورد و بیم از آینده‌ی ناروشن را در آن‌ها تقویت

می‌کند. اما این تنها یک عامل است. واقعیت این است که عوامل دیگری باعث شده که تا آن‌جایی که به ایرانیان برمی‌گردد، به یک نیروی مؤثر تبدیل شوند. به گمان من، نوعی بلندپروازی قومی و فردی در ایرانیان وجود دارد که به شرایط پایین تن نمی‌دهند و این یک انگیزه‌ی پیشرفت شده است. مثلاً اگر رفتار ایرانیان را با مثلاً پناهندگان شیلی مقایسه کنیم؛ اگر کارهای به لحاظ منزلت اجتماعی پایین‌تر و یا با کیفیت کم‌تر به پناهندگان شیلی سپرده می‌شد، به راحتی به آن تن می‌دادند. اما ایرانیان یک استراتژی خودداری داشتند. آن‌ها ترجیح می‌دادند حتی بیکار باشند یا به تحصیل و یا مشاغل آزاد روی بیاورند، اما شغل‌های با منزلت اجتماعی پایین‌تر را نپذیرند و با سخت‌کوشی خود سعی کنند در برابر این تبعیض نژادی واکنش نشان دهند.

این باعث شده که جامعه‌ی ایرانی مهاجر در این ۲۰-۳۰ سال رشد چشم‌گیری کند. اگر کشور سوئد را که حوزه‌ی تحقیق من بیشتر در آن‌جا بوده در نظر بگیریم، شاهد پیشرفت‌های بسیار گسترده‌ای در میان ایرانیان مهاجر هستیم. به گونه‌ای که تصویر جامعه‌ی سوئد از ایرانیان تغییر کرده است. یعنی اگر در اوایل با دیدن فیلم‌هایی مانند «بدون دخترم، هرگز» یا رفتارهای بنیادگرایان اسلامی نگاه بسیار منفی‌ای نسبت به ایرانیان وجود داشت، امروزه ایرانیان به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین، سکولارترین، تحصیل‌کرده‌ترین و موفق‌ترین گروه‌های مهاجر شناخته می‌شوند. به گونه‌ای که، تا جایی که به مدل کشور سوئد برمی‌گردد، ارزیابی شده، نقشی که یهودی‌ها در امریکا داشتند و به عنوان موفق‌ترین گروه قومی در آن‌جا عمل کردند، ایرانیان در کشور سوئد پیدا کرده‌اند. در خود آمریکا نیز تحقیقات نشان‌دهنده‌ی آن است که پس از یهودی‌ها، موفق‌ترین گروه اجتماعی، ایرانیان بوده‌اند.

آقای درویش‌پور، به بلندپروازی قومی ایرانی‌ها اشاره کردید. گفته می‌شود، شما هم اشاره کردید، که ایرانیان نسبت به سایر مهاجران، قدرت انطباق بیشتری با جامعه‌ی میزبان دارند. آیا این درست است یا به همان بلندپروازی قومی‌شان برمی‌گردد؟

بلندپروازی قومی را با اندکی تساهل، به عنوان یک منتالیته یا روحیه‌ای که موجب می‌شود قدرت تمکین ایرانیان کم‌تر باشد و میل به تغییرشان را برجسته‌تر کند، توضیح دادم. اما تفاوتی که در رابطه با ایرانیان در مقایسه با دیگر گروه‌های مهاجر وجود دارد، این است که ایرانیانی که به غرب آمده‌اند، به نوعی در کشور

خودشان در تبعیدی درونی به سر می‌بردند؛ یعنی گروهی تحصیل کرده، سکولار، مدرن، طبقه‌ی متوسط شهری. بنابراین این گروه وقتی به غرب می‌آید - من در یکی از تحقیقاتم نوشته‌ام - به یک معنی به سرزمین مادری بازگشته است. درست است که زبان این‌جا فرق می‌کند، نرم‌ها و ارزش‌ها متفاوت‌اند و تبعیض نژادی و موانع دیگری هم هستند، اما در مجموع بسیاری از ایرانیان با این ارزش‌های دمکراتیک و مدرن در جامعه‌ی غربی بیشتر احساس نزدیکی می‌کنند تا با ارزش‌های سنتی حاکم بر جامعه‌شان. در حالی که کسانی که از کشورهایمانند ترکیه یا کشورهای خاورمیانه آمده‌اند، یا به عنوان نیروی کار آمده‌اند و یا گروه‌های روستایی یا سنتی جامعه بوده‌اند و به این ترتیب میل آن‌ها به تطبیق و قدرت انطباق‌شان کم‌تر است. بنابراین، میل تطبیق بالاتر ایرانیان در درجه‌ی اول، منطبق با موقعیت طبقاتی اجتماعی مدرن شهری، تحصیل کرده و سکولار آن‌ها است که امکان تطبیق را با ارزش‌های جامعه‌ی موجود بیشتر می‌کند.

در مورد قدرت انطباق پذیری بیشتر ایرانیان نسبت به سایر مهاجران، گفتید که به عوامل مختلفی بستگی دارد، از جمله این که پایگاه اجتماعی مهاجران ایرانی نسبت به سایر مهاجران تفاوت دارد. به نظر شما، آیا این تفاوت باعث می‌شود که شوک فرهنگی که یکی از عوارض مهاجرت است، در مورد ایرانیان کم‌تر رخ بدهد؟

همین‌طور است؛ طبیعتاً گروه‌های مهاجر به طور یکسان با این شوک فرهنگی روبرو نیستند. در دوره‌ی اول مهاجرت این شوک قوی‌تر است و پس از گذشت یک دهه انطباق فرهنگی بیشتر می‌شود. اما در مورد ایرانیان، به دلیل همان ظرفیت یا پیشینه‌ی طبقاتی‌ای که دارند، قدرت تطبیق‌شان به مراتب بهتر بوده و می‌توان گفت که ایرانیان یکی از مدرن‌ترین گروه‌های مهاجری هستند که دست‌کم از کشورهای آسیایی می‌آیند. خود این امر موجب می‌شود که شوک فرهنگی کم‌تر و سرعت تطبیق پذیری بیشتر باشد. اما همه‌ی ایرانیان هم یک‌دست نیستند. بین زن و مرد، بین نسل قدیمی و نسل جدید بین کسانی که موقعیت تحصیلی یا طبقاتی بالاتری داشته‌اند با کسانی که از محیط روستایی آمده‌اند، تفاوت هست. حتی در مورد گروه‌های قومی متفاوت ایرانی هم درجه‌ی انطباق پذیری تفاوت دارد. هرچه فرد مدرن‌تر باشد، تحصیلات بالاتری داشته باشد و پیش‌تر با ارزش‌های جامعه‌ی غرب آشنا بوده باشد، شانس تطبیق‌اش بیشتر است و نسل جوان هم نسبت به نسل قبلی، از شرایط انطباق‌پذیری به مراتب بالاتری برخوردار است.

گفته می‌شود که مهاجران ایرانی کم‌تر از سایر مهاجران علاقه دارند با خودشان رابطه داشته باشند. حتی بهتر است بگوییم، اصلاً علاقه ندارند و در حقیقت خود را از هم‌دیگر پنهان می‌کنند. این درست عکس آن چیزی است که در مهاجران ترک یا عرب دیده می‌شود. آیا به نظر شما این‌طور هست و در این صورت دلیل آن چیست؟ آیا به صحبت‌های قبلی‌تان برمی‌گردد که ایرانیان بیشتر دوست دارند با جامعه‌ی میزبان منطبق شوند؟ یا علت دیگری دارد؟

کاملاً همین‌طور است که می‌فرمایید. البته این مساله پیچیدگی‌ای دارد که مایل‌ام به آن اشاره کنم؛ این واقعیت که ایرانی‌ها بیشتر تمایل به ادغام دارند و نه فقط ایرانیان، بلکه هر گروه مهاجری که تمایلش به ادغام در سرزمین غربی بیشتر باشد، میلش به «گتوسازی» کم‌تر است. به این معنا، پدیده‌ی گتوسازی در میان ایرانیان به چشم نمی‌خورد. نه حتی در آمریکا که در میان ایرانیان تمرکزی در لوس‌آنجلس وجود دارد و نه در کشورهای اروپایی. در حالی که گروه‌های دیگر، نظیر آسوری‌ها، ترک‌ها، چینی‌ها و بسیاری گروه‌های دیگر، حتی آمریکای لاتینی‌ها در کشور آمریکا، کم‌وبیش تمایل به گتوسازی از خود نشان می‌دهند. تمایل به گتوسازی ناشی از قدرت کم‌تر انطباق است. گروه‌های مهاجری که پیش‌شرط‌های انطباق را کم‌تر دارند، سعی می‌کنند از طریق ایجاد گتو، از نوعی شبکه‌ی قومی خودشان بهره‌مند شوند و با در کنار یکدیگر زندگی کردن، شرایط زندگی‌شان را ساده‌تر کنند.

در مورد ایرانی‌ها برعکس، نوعی فرار از حتی زندگی با همسایه‌ی ایرانی نیز وجود دارد و این ناشی از میل شدید این گروه به ادغام و به هم پیوستگی است. ایرانی‌ها کمونیت‌های خود را حفظ می‌کنند. یعنی تجمع ایرانیان به عنوان یک گروه قومی با توجه به کثرت‌شان، در بسیاری کشورهای امریکایی و اروپایی تبدیل به یک واقعیت شده است. ولی این گروه سعی می‌کند بیشتر از طریق فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، خود را به عنوان یک کمونیت حفظ کند، نه از طریق گتوسازی یا هم‌زیستی در یک منطقه. به این ترتیب می‌توان گفت هم میل شدید به فرار از مسکن‌گزیدن در کنار دیگر ایرانی‌ها و برعکس، تمایل شدید به زندگی در میان شهروندان کشور میزبان، نشان از تمایل‌شان به ادغام بیشتر است و هم حفظ کمونیت‌های ایرانی به این معنی است که عناصر فرهنگی خود را حفظ می‌کنند و حتی از آن کمونیت‌ها برای حفظ هویت‌های فرهنگی، حتی مقابله با نژادپرستی و نوعی هویت ملی قومی بخشیدن به خود استفاده می‌کنند.

این دوگانگی را می‌شود دید و فکر می‌کنم شاید بهترین شکل ادغام، مدلی است که ایرانی‌ها در پیش می‌گیرند؛ پرهیز از گتو و حفظ کمونیت، با توجه به این که آن هم یک ابزار قدرت و شبکه‌ای ارتباطی است.

آیا این درست است که گفته می‌شود زنان مهاجر قدرت انطباق بیشتری از مردان دارند؟ و اگر درست است، به نظر شما چرا این‌طور است؟

کاملاً همین‌طور است. من در تمام تحقیقات‌ام و همین‌طور رساله‌ای دکترای‌ام، از جمله به این نکته پرداخته‌ام که چرا زنان مهاجر ایرانی نسبت به مردان ایرانی پیشرفته‌تر هستند. به نظر من، دو دلیل اساسی در این مسئله نقش دارد. یک دلیلش این است که زنان ایرانی در جوامع غربی نوعی تحرک طبقاتی بیشتری پیدا کرده‌اند. چون شرایط این جوامع نسبت به ایران، موقعیت‌های بهتری را از لحاظ حقوقی، ارزشی و استقلال اقتصادی در اختیار زنان قرار داده است، بنابراین زنان توانسته‌اند به راحتی رشد کنند و از این موقعیت‌ها برای یک پرش یا تحرک طبقاتی به سمت بالا استفاده کنند.

در مورد مردان کاملاً برعکس بوده است. بسیاری از مردان در این جوامع در مقایسه با کشور ایران، بسیاری از امتیازات مردسالارانه را از دست داده‌اند و بنابراین به راحتی، نگاه مثبتی به این جامعه ندارند. علاوه بر آن تا آنجا که به تبعیض نژادی برمی‌گردد، تبعیض نژادی نسبت به مردان خشن‌تر است. جامعه آن‌ها را به عنوان مجرمان بالقوه و سرکوبگر می‌شناسد. در حالی که نسبت به زن مهاجر ایرانی، نگاهی به اصطلاح قربانی و یا نگاهی که باید از او پشتیبانی کند، دارد. این امر هم موجب می‌شود که نگاه مردان منفی‌تر باشد و زنان مهاجر ایرانی مثبت‌تر بتوانند رشد کنند.

سومین عامل که به نظر من بسیار مهم است، مردان در کشور ایران نرم جامعه بودند و وقتی به کشورهای غربی مهاجرت می‌کنند، به «آن‌دیگری» تبدیل می‌شوند. حس آن‌دیگری بودن و از دست دادن کامل قدرت، چه در رابطه با زن، چه در رابطه با اینکه دیگر نرم جامعه نیستند و در حاشیه قرار گرفته‌اند، در مردان بسیار قوی‌تر است. در حالی که زنان در خود ایران هم «آن‌دیگری» بودند؛ به اصطلاح «جنس دوم» بودند. این امر موجب می‌شود، وقتی به جامعه‌ای غربی می‌آیند، از یک آمادگی ذهنی روانی برخوردار باشند که به‌رغم شهروند درجه دو تلقی شدن، برای پیشرفت بکوشند. به عبارت دیگر، شوک آن‌دیگری بودن بر مردان مهاجر که موقعیت و امتیاز بیشتری را

از دست می‌دهند، شدیدتر است. زنان به دلیل آمادگی بیشتری که به خاطر آن‌دیگری بودن در ایران داشتند، راحت‌تر می‌توانند با این شرایط برخورد کنند. مثلا کارهای با منزلت اجتماعی پایین‌تر را زنان راحت می‌پذیرند و به جلو می‌روند. در حالی که مردان نشسته‌اند، دارند کانال‌های تلویزیون را عوض می‌کنند یا به گذشته‌ی پرافتخارشان می‌نازند و در نتیجه، این مانع از آن می‌شود که مردان بتوانند به اندازه‌ی زنان در این جامعه رشد پیدا کنند.

آقای درویش‌پور، شما مهاجرت ایرانیان پس از انقلاب اسلامی از ایران را مهاجرتی بی‌نظیر در تاریخ معاصر ایران دانستید. پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال جاری، شاهد موج جدیدی از مهاجرت ایرانیان، به ویژه روزنامه‌نگاران، نویسندگان و فعالان سیاسی، مدنی و اجتماعی از ایران به اروپا و آمریکا بودیم. آیا می‌توان این را سیر جدید مهاجرت ایرانیان نامید؟

قطعا چنین است. پس از انقلاب ایران، ابتدا یک مهاجرت گسترده‌ی پناهندگی، تبعیدی و فرار از جنگ بود. مرحله‌ی بعد آن تبدیل به مهاجرت خویشاوندی شد و بسیاری به خاطر پیوند خانوادگی مهاجرت کردند. در برخی از کشورهای اروپایی تعویض دانشجویان و یا دانشجویان اعزامی، تبدیل به بخش دیگری از مهاجرت شد که کم‌تر رنگ سیاسی، پناهندگی و یا خانوادگی داشت و بیشتر شغلی و تحصیلی بود. اما پس از کودتای اخیر، و اجازه بدهید بگویم در سالیان اخیر، مجددا با سخت‌تر شدن شرایط سیاسی جامعه، یک حس ناامیدی، یک حس شکست و حس این که شرایط سخت‌تر می‌تواند آن‌ها را روانه‌ی زندان کند، باعث شده نسل جوان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران و کسانی که در ایران در پی ساختن جامعه بودند، کشور را ترک کنند و اگر شرایط همین‌گونه ادامه پیدا کند، یعنی سیاست سرکوب تثبیت شود و دولت کودتا به عقب رانده نشود، قطعا با دور جدید گسترده‌ای از مهاجرت روبرو خواهیم شد که همچنان دانشجویان و روزنامه‌نگاران، اما نسل جوان، ترکیب اصلی این نیروی مهاجر را تشکیل خواهند داد.

با توجه به این که این نسل جدید، تجربیات نسل گذشته‌ی مهاجران را در خارج از ایران دارند، فکر می‌کنید، احتمالا با مشکلات کم‌تری روبرو خواهند بود؟

از این بابت که در دوره‌ای وارد می‌شوند که مهاجرت گسترده‌تر و تبعیض نژادی در جوامع غربی شدیدتر است، فکر می‌کنم با یک سری دشواری بیشتری روبرو خواهند شد. از یک منظر دیگر هم با توجه به

این نسل قبلی مهاجر ایرانی در اینجا جا افتاده است، پیوند این دو گروه خیلی ساده نخواهد بود. بلکه این گروه سعی خواهد کرد که هم پالکی‌ها، هم قطاران و هم گروه‌های خود را پیدا کند. نوعی شکاف و جدایی در بین این دو نسل از مهاجرین وجود خواهد داشت. در عین حال، این هم واقعیتی است که با توجه به اینکه ما یک کمونیت‌ی قوی ایرانی داریم، این امر می‌تواند نقش مثبتی ایفا کند که مهاجرین تازه بسیاری از راه‌ و چاه‌ها و چگونگی پیشرفت در جامعه را به جای این که از صفر شروع کنند، بتوانند از قبل این کمونیت‌ی ایرانی فرا بگیرند و این به امر ادغام و به هم پیوستگی‌شان یاری بهتری برساند.